

اولاد آدم

بینی به مناسبت ایام محرم

بین نوشتن کار راحتی نیست. باید لابه لای کلمات بچرخي تا آن چیزی را پیدا کنی که می‌طلبد و واضح است که پیدا نمی‌کنی و ناچار می‌مانی! همین حد بلد شده‌ام که صرفاً از امام حسین حرف بزنم، در همین حد که چرا که عقلم کشید تکرار کنم و هر سال، چشم به راه محرم بمانم تا بتوانم بکنم، بلکه نقطه اشتراکی میان من و اربابم شکل بگیرد. در این دو صفحه آدم‌هایی مثل من که پادشان می‌رود چرا هر سال کنار هم جمع می‌شوند و می‌بینیم تا یک سوزن به خودمان زده باشیم و یک جوالدوز به دیگران.

آدم آداب دارد!

کمی دودل بودم و خجالت زده. دلم می‌خواست نیازی به بازگو کردن این بحث نیست اما نتوانستم. در نگاه‌ها قبل از شروع محرم شلوغ‌تر می‌شوند، بعضی از زنان های عزا بهتر دیده شوند و این، کم معضلی نیست! بشوم. به گمان من همه می‌توانند از مسلمان تا کافر، از دزد تا او سینه بزنند و زنجیر. من حرف از حرمت می‌زنم. همان طوری که انحصار به قشر خاصی هم ندارد. امام حسین (ع) متعلق به هر آن کسی است که خودش را دارد و احترام به آن عشق، حکم می‌کند که آدابش رعایت شود. به حرمت است و نه چیز دیگری! البته این را هم بگویم که هیچ‌کس حق ندارد، مجلس امام حسین (ع) بیرون کند و از عشق به این خاندان، محروم. بگویم، باید حواس مان به آسایش و آرامش همسایگان باشد. قرار است آن مبادا که بارعایت نکردن ساعت و میزان صدا، حق الناس به گردن مان بیفتد. روانی در خانه‌ای باشد که صدای زیاد و بد موقع حالش را به هم می‌ریزد.



پیام دریافت شد؟

در صفحه قطب‌نمای این شماره از نوجوانه، از انسان‌هایی گفته‌ایم که در طول تاریخ، از امام حسین (ع) تاثیر گرفته‌اند. شعور حسینی را سر کشیده‌اند و سرمست از این شور و شعور، تاثیرگذار بوده‌اند. شور لازمه شعور حسینی است و شعور، لازمه شور حسینی. نمی‌شود یکی را بر دیگری برتری داد. احساسات و عقل در راه امام حسین (ع)، دست در دست هم می‌دهند تا پیامی مثل عاشورا هم بر جان نشیند و هم بر خرد.

در بندهای قبل سعی کردم از نمونه‌هایی بگویم که بعضاً شور حسینی مقامی بالاتر از شعور حسینی پیدا می‌کند. من نوعی اگر دم از مظلومیت امام حسین (ع) می‌زنم باید دستم به ستم نرود، بنده پول و مقام و آدمی نباشم و آزاده بودن را تمرین کنم. قرار نیست من برای عاشورا سینه چاک بدهم اما به وقتش، «بله، قربان» گوی هرکس و ناکسی باشم و به بهای پول و مال دنیا، هم بردگی کنم و هم بندگی. هر جا که می‌خواهم منفعتی داشته باشم یا شری رادفع کنم، همه آن قصه‌های پرغصه از یادم برود.



هر جا که زندگی به تنگ آمد، «ما رایت الا جمیلاً» از سرم برود و ناشکری‌ای نماند که به جا نیآورم. با این‌که ما آدم‌هایی هستیم با ظرف‌های کوچک و مانند حسین (ع) بودن ناممکن است اما مبادا کار به جایی بکشد که هر سال حسینی بودن را همراه با جمع کردن رخت عزا، در بقیچه‌ای بگذاریم تا خاک بخورد...

حیف است...

در مراسم عزاداری، اول از همه سخنرانی صحبتی می‌کند و بعد نوبت به مداح می‌رسد. اولی شعور حسینی تزریق می‌کند و دومی بر پایه آن شعور، شور حسینی. من گمان می‌کنم که بعضی از نقص‌های مادر همان مرحله اول است. این‌که چه چیزی بگویی، عاشورا را چطور روایت کنی و چه محتوایی را برسانی، مهم است. قصه پر غصه کربلا شنیدن دارد، بارها اگر بگویی کم است و هربار تازگی دارد.

اما اگر قرار است پیام عاشورا در دل جامعه مسئولیت‌پذیری و آزادی بیاورد که حتماً می‌آورد، باید بیشتر از اینها و از لایه‌های بنیادین‌تری به عاشورا و مسلک امام حسین (ع) نگاه کرد. باید ابعادی که در نگاه اول برای چون و چرایی این قیام مشخص نیست، به نسل جوان گفته شود. گفتن از مقتل و ظلمی که بر امام حسین (ع) و خاندانش رفت، سر جای خود باقی بماند اما حیف نیست اگر ندانیم که چرا امام حسین (ع) مظلوم کشته شد؟ که چرا از خداوند امداد‌های غیبی نخواست؟ اصلاً برای چه راهش را به کوفه تغییر داد با این‌که می‌دانست چه در انتظارش است؟ حیف است اگر بمیریم و ندانیم برای چه، زینب (س) سر بالا گرفت و گفت: «ما رایت الا جمیلاً».

